

فرهنگ و امپریالیسم

ادوارد سعید از متقدمان بلندآواز زمان ماست. مولدش فلسطین، مذهبش مسیحی و موطنش امریکا است. استاد ادبیات تطبیقی در دانشگاه کلمبیاست و با جنبش مقاومت فلسطین هم همدلی فراوان دارد. شهرت خود را بیشتر مدیون کتابش، شرق‌شناسی است. مرادش در آن‌جا نوعی پرده‌داری بود. می‌خواست نشان دهد که میان استعمار و تصویر اغلب تحقیرشده‌ی غریبها از فرهنگ و مردم خاورمیانه رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد. می‌گفت محققان و مؤلفان غربی، اغلب به عمد و گاه به سهو، اسلام و خاورمیانه را از منظری استعماری نگریسته‌اند و این نگاه استعماری به فرهنگ عوام نیز سرایت کرده است. انسان غربی امروزی، اگر آگاهی ویژه‌ی فردی نداشته باشد، به دام این نگاه نژادپرستانه می‌افتد.

محور کتاب جدید سعید، «فرهنگ و امپریالیسم»، بررسی رابطه‌ی کلی استعمار و فرهنگ است. می‌گوید هر قدرت استعماری، یک فرهنگ استعماری هم یدک می‌کشد. کار این فرهنگ تکریم استعمارگر و تحقیر قوم استعمار شده است. در اثبات مدعای خود، رمانهای کیپلینگ، جین آستین، آلبر کامو و ژوزف کنراد را به تفصیل برمی‌رسد. در بخش جداگانه‌ای به شکل‌گیری فرهنگ استعماری در امریکا می‌پردازد. بحثی مفصل هم درباره‌ی اپرای آیدادارد. نشان می‌دهد که چگونه خدیو اسمعیل (حاکم مصر) به فرهنگ غرب کشش داشت و همین کشش بر آتش داشت که از وردی آهنگساز بخواهد که اپرایی درباره‌ی مصر بنویسد. سعید با دقتی ستودنی چند و چون این ماجرا را می‌کاود و وسوسه‌های «غرب‌زدگی» و سلطه‌جوییهای «شرق‌شناسی» را نشان می‌دهد.

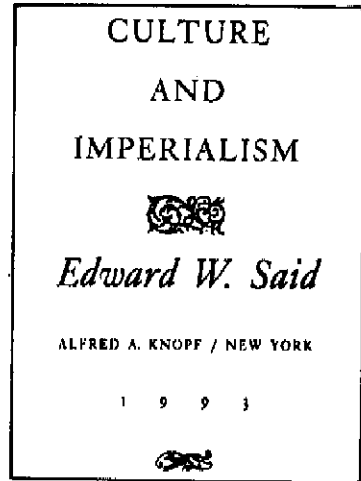
بخش دوم کتاب به بررسی «ادبیات مقاومت» تخصیص دارد. به گمان سعید، یکی از ارکان فرهنگ استعماری (یا استعمار فرهنگی) القاء این تصور باطل بوده که استعمار شدگان، بی هیچ مقاومتی، بار استعمار را کشیدند و آلت فعلی بیش نبودند. حقیقت تاریخی، به نظر او یکسره از لونی دیگرست: به توازی فرهنگ استعمار، سنت پر قوامی از فرهنگ مقاومت نیز پدید آمد و با نفوذ استعمار ستیزه کرد.

به علاوه، در چند سال اخیر نوعی تازه از روشنفکران «جهان سومی» پدیدار شده‌اند. اینان به اندازه هم‌تایان غربی خود هومر و فروید و مارکس را می‌شناسند و علاوه بر آن، به دستاوردها و کاستیهای فرهنگ بومی خود نیز نیک واقف‌اند. نه مرعوب غرب‌باند و نه شیفته غیر نقاد فرهنگ سنتی جوامع خود. ریشه در سنت دارند و در عین حال از درخت فرهنگ غرب هم میوه فراوان چیده‌اند و از این همه ترکیبی نو پدید آورده‌اند که هم از لحاظ فکری و هنری تازگی دارد و هم از منظر فرهنگی رهایی بخش تواند بود. جیمز جویس نویسنده و یترز (Yeats) شاعر (که هر دو به درجات گوناگون به جنبش ضد استعماری ایرلند تعلق خاطر داشتند) از جمله نمونه‌های برجسته این نوع روشنفکرانند. گابریل گارسیا مارکز، فرانتس فانون، و طیب صالح هم، به گمان سعید، در این مسلک جای می‌گیرند. به نظر من می‌توان با سعید هم‌صدا شد و پیدایی این نوع روشنفکر در میان ایرانیان را هم در محققانی چون یارشاطر، نویسندگانی چون گلشیری، مورخانی چون آدمیت و منتقدانی چون داریوش شایگان بشارت داد. در بررسی فرهنگ مقاومت، سعید در عین حال به رواج روشنفکرانی اشاره می‌کند که «بومی‌زده»‌شان (Nativist) می‌خوانند. جلال آل‌احمد را (به‌خصوص در غرب‌زدگی) از جمله این گونه روشنفکران می‌داند. می‌گوید این دسته، سوراخ دعای مقاومت ضد استعماری را گم کرده‌اند. کاسه کوزه‌ها را یکسره بر سر غرب می‌شکنند و فرهنگ بومی را قدسی می‌کنند، از نگاه نقاد به کاستیهای فرهنگ بومی خود سرباز می‌زنند و اغلب از خاطر می‌برند که موفقیت استعمار همواره در گروی یافتن یاورانی در میان قوم استعمارزده بوده است.

به جای دو منظر قطبی شده «استعمار زده» و «بومی زده»، که اولی خودستا و سلطه‌جو و دومی از خودگریز و تنگ نظر است، سعید روش تازه‌ای برای قرائت آثار فرهنگی توصیه می‌کند. همان طوری که در موسیقی کلاسیک غربی، نوای خوش و آهنگ دل‌انگیز نتیجه حرکت هماهنگ و هم‌زمان مایه‌های (themes) گونه‌گون است، و غنای موسیقی از ترکیب خوش این مایه‌ها برمی‌خیزد، در قرائت آثار فرهنگی هم باید روشی مشابه گزید و از راه و رسم «تک صدایی» (univocal) حذر کرد. باید هر اثر را به شیوه «چندصدایی»^۲ خواند. به عبارت دقیقتر، در حلاجی هر اثر، باید نه تنها به خود متن که به بستر تاریخی و سایه‌روشنهای سیاسی آن نیز عنایت داشت. به زعم سعید، باید ریشه‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی هر متنی را با دقت کلوید و در این کاوش به



ادوارد سعید



مسأله استعمار توجهی خاص داشت. در نظر او استعمار بر رمان فرانسوی و انگلیسی صد سال اخیر سایه انداخته و ناچار در قرائت این متون گاه باید به اشارات تحقیرآمیز به اقوام استعمارزده توجه کرد. زمانی باید سکوت این متون را درباره مسأله استعمار مورد بازخواست قرار داد. به سخن دیگر، در قرائت چند صد سال از این رمانها باید هم به آنچه درباره «شرقی»ها گفته‌اند توجه کرد و هم به آنچه به عمد یا به سهو از قلم انداخته‌اند.

سعید در عین حال بارها تأکید می‌کند که در این گونه کاوشها نباید به نبوغ هنری این آثار و دستاوردهای شگفتشان در زمینه سبک بی‌توجهی کرد. در واقع یکی از پر ارزش‌ترین ویژگیهای کار سعید آن است که دقت و درایت یک منتقد سبک‌شناس طراز اول را با کنجکاری و حق‌طلبی منتقدان «متعهد» - که اغلب به سودای افشای «محتوا»ی یک اثر، سبکش را به طاق نسیان می‌سپارند - درمی‌آمیزد و ترکیبی کارساز می‌آفریند.

البته به نظر او تنها در زمان نیست که سایه‌های استعمار را می‌توان مشاهده کرد. از تأسیس پشاهنگی تا کارت پستالهای غربی، از سفرنامه‌ها و نقشه‌ها تا فیلمها و تبلیغات روزنامه‌ها، از اپرا تا اسباب‌بازیهای بچگانه همه جزئی از جریان تولید و بازتولید تصویر استعمارگران از کاستیهای ممالک بومی و اثبات برتری و رسالت «فرهنگ بخش» اقوام استعمارگرند.

با آن که بررسیهای سعید میدانی چنین فراخ را دربر می‌گیرد، در عین حال، او در آن، جایی برای بررسی (وحتی اشاره) به نفوذ فرهنگ استعماری روسیه و شوروی نیافته است. دست کم در مورد ایران به گمانم بی‌شک می‌توان گفت که درک مسأله استعمار فرهنگی بدون بررسی نفوذ اندیشه‌های روسی و مارکسیستی و نحوه تلقی روشنفکران از این اندیشه‌ها (پیش و پس از انقلاب اکتبر) شدنی نیست. شاید اصولاً اندک‌اند جوامعی که این حکم در موردشان صدق نمی‌کند. معلوم نیست چرا سعید حتی از طرح مسأله استعمار روسیه و شوروی خودداری می‌کند.

گفته‌اند که هر متنی بالمآل «مجموعه‌ای از ریشه‌های گوناگون» است و کاوش در هر متنی لاجرم نوعی ریشه‌یابی است. سعید بر این گمان است که نفوذ گسترده فرهنگ استعماری در صد سال اخیر سبب شده که این ریشه‌ها درهم بپنند و ناچار امروزه می‌توان تنها از منظری فارغ از تعلقات تنگ‌نظرانه «استعماری» یا «بومی‌پرست» قدر این ادبیات را شناخت و درکشان کرد. جالب این جاست که سرآغاز کار سعید نوعی روش‌شناسی «تاریخی - فرهنگی» و «متعهد» است و سرانجامش نوعی منظر صوفیانه. در بخش پایانی کتاب، قولی زیبا از راهبی مسیحی نقل می‌کند که در قرن دوازدهم می‌زیست و گفته بود: «روح لطیف به گوشه‌ای از جهان دل بسته، انسان قدرتمند همه جهان را دوست می‌دارد، انسان کامل از رنگ هر تعلقی رهاست.»

اما غریب این جاست که ادوارد سعید، به رغم دلیستگی به «بی‌تعلقی انسان کامل» گاه در متن کتابش به تعلقاتی سخت «بومی‌پرست» می‌آویزد. او که خود در دانش‌ساز است و آن همه از حیل‌های استعمارگران و لاف‌زده‌های «بومی‌پرستان» می‌نالند، چند جا در متن کتاب، هنگام اشاره به خلیج فارس از لفظ موهوم «خلیج» استفاده می‌کند و دست کم یک بار هم به «خلیج عربی» اشاره دارد.

اما به گمان من، به رغم این لغزش، «فرهنگ و امپریالیسم»، به لحاظ فضل و دقت نویسنده‌اش و به خاطر قرائت جالبی که از برخی آثار فرهنگی صد سال اخیر به دست می‌دهد اثری است مهم، و خواندنش بر طالبان شناخت پیچیدگیهای مسأله استعمار و رابطه آن با فرهنگ ضروری است.

1. Said, Edward, W., Orientalism, N.Y. 1979.

۲. به‌طور مشخص، سعید از ضرورت به کار بردن اصل موسیقی counterpoint سخن می‌گوید.